

چهره های پرآوازه در تاریخ معاصر ایران

- میرزا ملکم خان ناظم الدوله -

پیش درآمد:

بررسی زندگانی و ابعاد شخصیت چهره های پرآوازه تاریخ معاصر ایران و بازگوئی نقاط قوت و ضعف زندگی آنان یکی از محورهایی است که طبق برنامه در بخش رجال یاد بدان اقدام می کنیم. از این سری مباحث قبلاً شرح حال «عیسی صدیق» طی کنفرانسی مورد بررسی قرار گرفت و چاپ شد و چگونگی تلاشهای او در راه گسترش فرهنگ آمریکائی در ایران بیان شد. طبق مباحثی که صورت گرفت او را از جمله رجال سیاسی مربوط به جریان آمریکا در ایران و پیشگامان نفوذ فرهنگی آن کشور در سرزمین مان معرفی نمودیم.

اکنون به سراغ مرد پرآوازه تری رفته ایم که او از سرحلقه های جریان فرهنگی و سیاسی انگلیس در ایران است و ماجراهای خواندنی و شنیدنی شگفت و فراوان دارد. این شخص «ژوزف ملکم» فرزند «میرزایعقوب ملکم» می باشد که معروفیتش به عنوان «میرزاملکم خان» بوده و نه ژوزف ملکم.

او یکی از پایه گذاران نیرومند محفل ماسونی در ایران و نیز یکی از منور الفکرهای پیشگام مطبوعات سیاسی در کشورمان می باشد. این بحث البته بصورت کنفرانس علمی در هیئت علمی بنیاد مطرح شد و اکنون پیاده شده آن به محضر خوانندگان محترم ارائه می شود.

میرزا ملکم خان کیست؟

در این شماره برای بحث و بررسی، میرزا ملکم خان را انتخاب کردیم، چون ایشان یکی از سران معروف جریان فراماسونری در ایران است. و قضیه او از جهاتی پیچیده است و در تاریخ معاصر ایران پر جاذبه و پر بحث می‌باشد. بویژه از این نظر که فراماسون شدن او در لژی به نام «دوستی صمیمانه» متعلق به فراماسونری شرق بزرگ، در فرانسه صورت گرفته است. یعنی زمانی که او همراه «فرخ خان امین الدوله»، که مأمور رسمی دولت ایران بود، و چند نفر دیگر به عنوان یک هیئت سیاسی رسمی به پاریس رفتند و در اثر شخصیت حقیر و ضعف ایمانشان در فرانسه فراماسون شدند و به ایران باز آمدند، منتهی عمل و سیره سیاسی او بعدها در راستای سیاستهای بریتانیا و در پیوند با آن بوده است و نه با فرانسه. واقامتش هم در بریتانیا و سروکارش با این جریان بوده است. و از این نظر پیچیده است که آیا او را باید جزء رجال وابسته به جریان سیاسی فرانسه در ایران به حساب بیاوریم؟ - با توجه به اینکه در فرانسه جزء فراماسونها شده و جزء تشکیلات آنها قرار گرفته است؟ - یا اینکه جزء رجال وابسته به بریتانیا (انگلستان) به شماره می‌رود؟

آنچه که بنظر ما می‌رسد، او را باید جزء رجال وابسته به بریتانیا به حساب آورد. اگر وابستگی خارجیش ثابت شود، یک رجال سیاسی وابسته به بریتانیا بوده است و نه فرانسه. ما شواهدی در دست نداریم که میرزا ملکم خان فعالیت و عمل سیاسی برای فرانسه کرده باشد. جز قضیه امتیاز لاتاری که نام یک شهروند فرانسوی در میان است، در زندگی ملکم خان هیچگونه آثار موذت با فرانسه و فراسویان دیده نمی‌شود. در حالی که تلاشهای سیاسی فراوان به نفع بریتانیای کبیر انجام داده است. پیش از ورود به بررسی اعمال و شخصیت میرزا ملکم خان اول باید بیوگرافی و سوابق خانوادگی او را معرفی کنیم. سابق، در مرز ایران و ترکیه و سرزمینهای قفقاز، شهری به نام جلفا قرار داشته است که مرکز ارتباطات بین‌المللی بوده و شهری آباد و محل سکونت ارامنه بوده است. تجارت شرق و غرب، اروپا و ایران و سایر کشورهای آسیایی عملاً در جلفا هماهنگی می‌یافته است، چون آنجا محل تجار و کاروانها بوده است. شغل عمده اهالی جلفا نیز دلالتی و هماهنگ کردن و هدایت نمودن تجارت شرق و غرب و دنیا در آن شهر

بوده است.

تخریب شهر جلفا و انتقال ارامنه به اصفهان

وقتی صفویه سرکار آمدند، منطقه حایل فیما بین عثمانی، ایران و روسیه آن روز را که شامل جلفای ارامنه نیز می شد از سکنه خالی کردند، تا محل مناسبی برای حالت دفاعی ایران و جنگلهای مستمر آنروز درست کنند. و چون ساکنین جلفا ارمنی بوده و در کار تجارت مهارت و تخصص داشتند، شاه عباس آنها را به اصفهان که پایتخت بود، منتقل ساخته و در آنسوی زاینده رود، در محل جدیدی به همان نام شهر سابق شان «جلفا» که به همین منظور آماده ساخته بود، اسکان داد. آنچه از قرائن برمی آید هدف شاه عباس از این کار دو چیز بود: یکی خالی کردن آن منطقه از سکنه برای اهداف نظامی. دوم، استفاده از آگاهیها و تخصصهای بازرگانی ارامنه و آباد کردن هر چه بیشتر پایتخت جدید التاسیس. اجداد و خانواده شخص مورد بحث ما «میرزا ملکم خان» نیز جزء کوچ دادگان جلفا بودند. پدر میرزا ملکم خان، میرزا یعقوب یا یعقوب خان ارمنی است که متولد ۱۸۱۵ در جلفای اصفهان می باشد و پدر او «آبراهم ملکم». جدّه میرزا یعقوب یک زن فرانسویه و «رند و وایت وال» نام داشت و بنابه اقوال، با خانواده ژان ژاک روسو هم نسبتی داشته است. عموی ژان ژاک روسو به نام «ژاکپ روسو» در اصفهان مقیم شده و زرگری و ساعت سازی و جواهر فروشی می کرده است طبق این نقل، «رند و وایت وال» دختر ژاکپ روسو و دختر عموی ژان ژاک روسو معروف می شود.

اگر این نسب نامه درست باشد و ملکم خان آن را مانند بسیاری از موضوعات و مسائل دیگر برای افتخار درست نکرده باشد^(۱) تا وسیله افتخار و مباحث برای خود درست کند، باید گفت که اجداد او از طرف مادر و پدر تا میرزا یعقوب مسیحی بودند و میرزا یعقوب در سال ۱۸۱۵ از ملکم و یک زن فرانسوی متولد می شود و خود او هم که

۱- با توجه به اینکه ژان ژاک روسو دردوران قبل از انقلاب فرانسه می زیسته از نظر تاریخی نمی توان به صحت این مسأله باور داشت، مضافاً براینکه در هیچ مأخذ تاریخی ثبت نشده است که کسی از خانواده روسو مقیم ایران شده باشد.

مسیحی و ارمنی بوده است در جامعه ارمنی هند تحصیلاتش را ادامه می دهد و سپس با ارامنه دیگر به خاور دور جزیره جاوه، که برای هماهنگ کردن تجارت می رفتند، سفر می کند و مدتی ساکن جزیره جاوه و مشغول تجارت می گردد.

وارد شدن میرزا یعقوب ارمنی به دستگاه حکومتی ایران

میرزا یعقوب بعداً به ایران آمده و وارد دستگاه حکومتی می شود. آمدن ایشان مصادف با صدراعظمی میرزا تقی خان امیرکبیر بوده و با عنوان منشی و مترجم سفارت روسیه در تهران مشغول به کار می شود.

به نقل بعضی ها، میرزا یعقوب نه از باب اعتقاد و خلوص، بلکه برای تثبیت موقعیت سیاسی خودش اظهار اسلام می کند. البته عده ای هم می گویند اسلام او برای منافع سیاسی نبوده و در واقع او مسلمان و معتقد بوده است. با این همه آنچه به نظر می رسد، مسلمان شدن او ابتدا بخاطر منافع سیاسی بوده است. در زمان صفویه و قاجاریه، پستهای حساس را به ارمنیها و دیگر غیر مسلمانان نمی دادند و بعید نیست که او اول تظاهر به اسلام کرده و به تدریج مؤمن شده باشد. اگر ظاهر را ملاک قرار دهیم، از نوشته ها معلوم می شود که او نماز و دیگر شعائر اسلام را به جا می آورده است.

حامدالگار معتقد است که او مسلمان حقیقی نبوده و تظاهر به اسلام می کرده و حتی پسرش را هم مسلمان نمی داند و اعتقاد به مسیحی و ارمنی بودن او دارد.

البته مسأله ای که هست، میرزا یعقوب خان در اسلامبول مرده است و گفته اند که وصیت کرده بود او را در قبرستان ارامنه به شیوه مسیحی ها دفن کنند، ولی بعدها ملکم خان نبش قبر کرده و جنازه او را در قبرستان مسلمانها دفن نموده و ادعا کرد که ارامنه دروغ گفته اند، پدرم چنین وصیتی نداشته و ارمنی نبوده است. او وصیتنامه دیگری ارائه داد که طبق آن میرزا یعقوب وصیت کرده بود او را در قبرستان مسلمین دفن کنند. این مسأله از جمله مباحث جنجالی در سرگذشت میرزا ملکم خان می باشد و حامدالگار معتقد است که ملکم برای حفظ خود و منافعش این کار را انجام داده است، نه از روی عقیده. البته برای ما فایده تاریخی چندانی ندارد، ولی روشن شدنش بی فایده هم نیست. منشی بودن ملکم خان در سفارت روس در تهران موجب ترقی سیاسی اش شد. میرزا

یعقوب خان ملکم، پدر میرزا ملکم خان (اسم کوچک میرزا ملکم خان ژوژف بوده ولی هیچ وقت به این نام خوانده نشد و همه جا میرزا ملکم خان ثبت شده است، در حالیکه این فقط نام خانوادگی او بوده است). پدر صاحب روزنامه قانون، از اشتغال خود در سفارت چند استفاده برای رشد و تعالی خود و پسرش کرده است. یکی اینکه او در آنجا مترجم بوده برخی اخبار محرمانه را به بعضی از رجال برجسته سیاسی در ایران می‌رسانده و از این طریق تقرب می‌جست و باج می‌گرفت. چنانکه از طریق گزارش اخبار محرمانه بود که به امیر کبیر تقریبی پیدا کرد و برای میرزا آقاخان نوری هم (که رقیب امیر کبیر بود) خیلی فعالیت می‌کرده است. حتی طبق آنچه که در تاریخ معاصر و معروف است، میرزا یعقوب یکی از عوامل زمینه ساز قتل امیر کبیر بوده است. علتش این است که سفیر روسیه در ایران با اعدام امیر کبیر موافق نبود. وقتی امیر کبیر معزول شد سفیر روسیه در ایران به پطر کبیر نامه نوشت که در نزد ناصرالدین شاه از امیر کبیر وساطت و شفاعت کند. عزل امیر کبیر بیشتر مطلوب انگلیسیها بود. چون او بیشتر با انگلیسیها مخالفت می‌کرد تا روسها. بخاطر اینکه روسها نفوذ عملی در صحنه اقتصادی - سیاسی نداشتند و اصلاحات امیر کبیر هم با سیاست روز انگلیسیها بیشتر تضاد داشت تا روسها، هر چند که در رابطه با جزیره عاشوراده و قضیه شیلات شمال و امتیاز ماهیگیری شیلات شمال او با روسها نیز اختلافاتی داشت، با این همه با عزل و قتل امیر کبیر، آقا خان (یک صدراعظم انگلیسی تمام عیار) در ایران حاکم می‌شد و لذا روسها مخالف جانشینی آقاخان نوری که طرفدار صد در صد انگلیس بود، بجای امیر کبیر، بودند. که امیر کبیر حداقل ملی گراست و در سیاست خارجی اعتدال را حفظ می‌کند. باین دلیل بود که سفیر روسیه می‌کوشید امیر کبیر آسیب نبیند و از پطر کبیر در خواست وساطت نمود. از طرفی میرزا یعقوب پدر میرزا ملکم خان خبر را به آقا خان نوری رساند که تا شفاعتی از جانب تزار روسیه صورت نگرفته کار امیر کبیر را تمام نکند. اگر تزار شخصاً وساطت کند ناصرالدین شاه نمی‌تواند رد کند و امیر کبیر زنده می‌ماند و دوباره روزی سر بلند می‌کند. وبه این علت میرزا آقاخان و مهد علیا برای اعدام امیر کبیر دست به کار شدند. «مهدعلیا» عامل آقاخان در دربار بوده، و در تاریخ نوشته‌اند سروسری با هم داشتند. و گویا دلیل اینکه آن دو خیلی موافق بودند اینستکه مهدعلیا مادرشاه بود و

ناصرالدین شاه هم به خاطر رعایت عرف سیاسی نمی توانست مادرش را شوهر دهد و مهد علیا نیز هم جوان و هم خیلی بی بندوبار و باشهوت بوده و چون نمی توانست، شوهر کند طبق گفته مورخان با میرزا آقاخان رابطه داشته است (والله اعلم!). یکی از عوامل نزدیک نفوذ میرزا آقاخان در بارشاه همین مسأله مهدعلیا بوده است او بخاطر مسائل شخصی زندگیش از طرف امیرکبیر تحقیر می شد. چنانکه امیر مانع دخالتش در کارهای سیاسی بود. ولذا او هم می خواست مانع را از سر راه بردارد.

«میرزا یعقوب ملکم» خیر احتمال شفاعت تزار روس را به دربار ایران رساند و آنها هم امیر کبیر را هر چه سریعتر مقتول ساختند. از آنروز به بعد خانواده ملکم در دربار ایران و صحنه سیاسی و اقتصادی آن صاحب امتیازات زیادی شدند. و میرزا آقاخان نوری وقتی به عنوان جانشین امیر کبیر بر سرکار آمد مراعات حال اینها را می کرد. و اینها قرینه دست داشتن میرزا یعقوب در ماجرا می باشد، بدلیل اینکه میرزا یعقوبی که زمانی با امیر کبیر رفاقت داشت چطور شد که بعد از قتل امیر کبیر به دشمن او که آقاخان نوری باشد تقرب یافت؟! آقاخان نوری که با همه دوستان و طرفداران امیر کبیر بدرفتاری کرد، چرا با میرزا یعقوب رفتار دیگری در پیش گرفت؟ این مسائل تأیید می کنند که او خبر را به آنها رسانده است و همین باعث شده که وقتی محصلین به خارج اعزام می شدند، از جمله پسر میرزا یعقوب ملکم «ژوزف ملکم» را نیز در فرانسه جزء محصلین دولتی ص ۸ در مدرسه خاص ارامنه در پاریس ثبت نام کردند. او، اول در رشته مهندسی وارد شد، بعد به رشته حقوق و وسایل سیاسی تغییر رشته داد و در فرانسه تربیت پیدا کرد و به ایران برگشت. آن وقت جوانی بیست و چند ساله بود، بازگشت ایشان به ایران ظاهراً مصادف با صدر اعظمی مشیرالدوله بود و پیش او هم قرب و قدرتی پیدا کرده و توسط او کتابی را به نام «کتابچه غیبی» که خودش نوشته بود، بدون ذکر نام مؤلف پیش ناصرالدین شاه فرستاد.

مدتی بعد او مترجم دارالفنون شد، چون معلمین اروپایی که آنجا درس می دادند، فارسی بلد نبودند، او درس آنان را برای شاگردان ترجمه می کرد. و بعدها خودش معلم جغرافیا شد. میرزا ملکم خان اولین خط تلفن را در ایران بین مدرسه دارالفنون و کاخ گلستان کشید. و این کارش مورد توجه شاه قرار گرفت. میرزا ملکم بعضی از شعبده

بازی‌های جدید را هم که در اروپا یاد گرفته بود به نمایش می‌گذاشت، و نیز برخی آزمایش‌های شیمی و فیزیک را که به ایرانیها غریب می‌نمود. از این رهگذر سروصدای زیادی پیدا کرده و به عنوان «میرزا ملکم خان» مشهور شد و جزء رجال سیاسی گردید. آن ایام فرخ خان امین الدوله که مأمور رسمی عالیرتبه شاه و دولت ایران بود، به عثمانی می‌رفت تا با مذاکره با سفیر کبیر بریتانیا در اسلامبول قضیه هرات را حل کند. میرزا ملکم هم جزء همراهان او بود و این اولین کار سیاسی رسمی است که ملکم خان برعهده گرفته است. بعنوان مترجم یا غیره در آنجا جایگاه خوبی برای خودش بازکرد. زبان بلد بود و با دانش و فرهنگ جدید غرب آشنایی داشت و از اوضاع روز آگاه بود، ولذا پیش فرخ خان امین الدوله خیلی مقرب شد. در اسلامبول این قضیه حل نشد و لذا آنان به پاریس رفتند.

فراماسون شدن میرزا ملکم خان و ماسونهای پیش از او در ایران

این هیئت بعد از مدتی که در پاریس ماندند همه شان در لژ «دوستی صمیمانه» که متعلق به تشکیلات فراماسونری موسوم به «شرق بزرگ» بود، وارد شده و رسماً فراماسون شدند. حال جای سؤال هست که آیا ملکم خان قبل از اینکه همراه این هیئت به فرانسه برود آنجا فراماسون شده و به ایران برگشته بود که به سادگی این هیئت را وارد تشکیلات کرده؟ یا به همین سادگی برای نخستین بار او و همراهانش وارد تشکیلات شدند؟

ظن قوی این است که او قبلاً فراماسون شده بود و گرنه به سادگی یک هیئت سیاسی با اقامت چند هفته‌ای در آنجا فراماسون بشود خیلی غیر طبیعی بنظر می‌رسد. شاید همین درست باشد که او فراماسون شده بود بدون اینکه به فراماسون بودنش تظاهر کند.

او و همراهان وقتی که به ایران بازگشتند رسماً فراماسون بودند، میرزا ملکم خان تشکیلاتی را به نام «فراموشخانه» در ایران تأسیس کرد. اولین تشکیلات رسمی فراماسونی در ایران را که فراموشخانه نام دارد ملکم خان ایجاد کرده است و قبلاً هم کسانی بودند که فراماسون بودند یا از قضیه فراماسونی آگاهی داشتند. منتهی هیچ کدام

تشکیلاتی درست نکرده بودند از جمله «سید عبد اللطیف» صاحب کتاب «تحف العالم» بود که در هند که در دست انگلستان بود فراماسون شده و به ایران برگشته بود و مروج بود ولی تشکیلاتی راه نیانداخته بود.

دیگر شخصی بنام «میرزا ابراهیم» بود که از موضوع آگاهی داشت منتهی فراماسون نشده بود. یکی دیگر «میرزا ابوطالب» می باشد که در سالهای ۱۷۹۹ تا ۱۸۰۲ ماسون شده بوده که قبل از ملکم خان می باشد. یکی دیگر «میرزا ابوالحسن خان شیرازی» است که مأمور رسمی ایران و سفیر بود. ظاهراً سفیر کبیر از سوی ایران در لندن بود و اولین سفیری هم هست که به آنجا رفته است و در آن زمان سفیر را ایلچی می گفتند. او در لندن در سال ۱۷۱۰ میلادی به توسط «سرگردزلی» که زمانی فرماندار کل هندوستان و مدتی هم در ایران وزیرمختار بریتانیا بوده، وارد تشکیلات ماسونی شد. احتمالاً اولین مأمور رسمی عالیرتبه ایران در بریتانیا است که در سال ۱۸۱۰ در لندن رسماً ماسون شدنش توسط استاد اعظم پذیرفته شده است. «میرزا صالح شیرازی» نیز در سال ۱۸۱۸ جزء چند محصل ایرانی که آنجا رفته بودند ماسون شد و برگشت. «میرزا جعفر حسینی» معروف به «مشیرالدوله» هم با او هم دوره بوده که بعدها سمتهای بسیار بزرگی را متصدی شد و با ملکم هم رابطه داشت و حامی ملکم بود، او نیز جزء ماسون‌ها به شمار می رفت. سه شاهزاده به نامهای «نجفقلی میرزا»، «رضاقلی میرزا» و «تیمور میرزا» نیز که از دربار ناصرالدین شاه فرار کرده و به خارج گریخته بودند جزء ماسونهای قدیمی به شمارند. رضا قلی میرزا برادر بزرگ آنها بود و ماسون شدن اینان قضیه عجیبی بود... می گویند وقتی این شاهزاده‌ها می خواستند ماسون شوند خیلی هیجانزده بودند و گفته بودند که برای ماسون شدن باید امتحاناتی به عمل آید، از جمله اینکه هرکاری که با او کردند، اعتراضی نداشته باشد. و رضا قلی میرزا که سن و سالی نیز داشت و از طرفی هم از دربار ایران فراری شده و پناهنده انگلستان بودند و خودشان هم علاقه به فراماسون شدن داشتند، خیلی سخت شان بوده و عارشان می شده است که به امتحانات تن در دهند.

«دنيس رایت» در کتاب «ایرانیان در میان انگلیسیها» می نویسد:

«فریزر که مهماندار آنها بوده، چگونگی ورود سه شاهزاده را می نویسد. آنها

خیلی هیجانزده بودند. رضا قلی میرزا که بزرگترین آنها بود، آدم خجولی بود و از مشاهده کارهای خارج از نزاکت ترسیده و دچار تردید شده بود، من فکر می‌کنم که قصد شوخی با آنها داشته‌اند که در رفتار با مبتدیان فراماسونری هر گونه آزادی عمل وجود دارد. رضا قلی به فریزر می‌گوید که اگر با او «رفتار ناشایستی» شود قطعاً مقاومت خواهد کرد. ولی آنها بدون مشکل فراماسون شدند و با خوشحالی زیاد و مست به خانه برگشتند»^(۱).

فراماسون شدن اینها قبل از ملکم خان می‌باشد. فرخ خان امین الدوله و ملکم خان در سال ۱۸۵۷ میلادی در فرانسه در لژ دوستی صمیمانه وابسته به لژ شرق بزرگ فراماسون شدند و چنانکه گفتیم ملکم خان در سال ۱۸۵۸ در تهران لژی به نام «فراموشخانه» بوجود آورد و در سال ۱۸۶۱ میلادی ناصرالدین شاه این فراموشخانه را تعطیل کرد. و بعد از این جریان، ملکم خان به اروپا رفت و دو تشکیلات فراماسونری در ایران راه انداخت و آنها را از دور هدایت می‌کرد. یکی «مجمع آدمیت» بود و یکی هم «جامع آدمیت» که توسط «حسین قلیخان قزوینی» و بدستور ملکم خان در ایران بوجود آمد، و در قضیه مشروطه در ایران نفوذ داشت. فراماسونها در مجلس اول ظاهراً ۱۷ نماینده نامدار داشتند که یکی از آنها «محمود خان احتشام السلطنه» بود، و حدود یکسال رئیس مجلس در دوره اول بود.

در اینجا، شرح تفصیلی از جامع و مجمع آدمیت نمی‌توانیم داشته باشیم، فقط هویت سیاسی ملکم را می‌خواهیم روشن کنیم که کی بوده و چکار کرده است و این مطالب نیز با همین هدف بازگردد. عمده تلاشها و پیشینه سیاسی میرزا ملکم خان را می‌توان در عناوین ذیل خلاصه کرد:

۱ - اولین تشکیلات منظم و مدرن فراماسونی را در ایران که فراموشخانه نام داشت، میرزا ملکم خان راه اندازی کرد.

۲ - دومین محفل فراماسونی مجمع آدمیت بود که باز توسط او طراحی شده بود.

۳ - سومین آن که توسط حسین قلیخان قزوینی بوجود آمد جامع آدمیت بود، و

میرزا ملکم خان از راه دور و از رم که (در آن زمان او سفیر ایران در رم بود) آن را هدایت می‌کرد. حسین قلیخان قزوینی آنقدر شیفته عقاید و نظام ماسونی شده بود که وقتی نام خانوادگی در ایران رسم شد، برای خودش، نام خانوادگی آدمیت را انتخاب کرد، البته کسانی جز او نیز چنین کرده‌اند و خانواده‌هایی که نام خانوادگی آدمیت دارند از خانواده‌هایی با سابقه فراماسونی هستند. چنانکه گفتم در اینجا ما وارد چگونگی تشکیلات فراماسونی نمی‌شویم. چون بحث اصلی مان راجع به میرزا ملکم خان می‌باشد. بنابراین تا اینجا چند مطلب روشن شد:

اولاً: اینکه شجره نامهٔ ملکم خان به کجا می‌رسد.

دوم: اینکه خانواده او در قتل امیر کبیر چه نقشی داشته‌اند.

سوم: علیرغم اینکه پدرش در سفارت روسیه شاغل بود به نفع انگلیسیها کار می‌کرده و در اعدام امیر کبیر علیرغم میل روسها که به ضرر آنها و به نفع انگلیسیها بود، نقش خود را آنطوری ایفا کرد که گفتیم

من می‌خواهم سرنخ‌هایی که اینها را به انگلیسیها متصل می‌کند، نشان بدهم. ایشان با اینکه در فرانسه ماسون شده ولی عملاً به نفع انگلیسیها کار کرده است. تفکر اروپایی شدن به معنی مدوّنش را نیز، اعم از فرانسوی یا انگلیسی، او به ایران آورده و ترویج وسیع کرده است. نشریه‌ای که بعدها توسط او به نام «قانون» به وجود آمد ابزار و اهرم این کارها بود.

«قانون» او دارای ظاهر و قالبی اسلامی و محتوایی به شدت غربی است. می‌گوید که از نظر مدیریت و اقتصاد و شیوه زندگی باید اروپایی باشیم و به اسلام نیز چنان تأکید می‌کند، که انسان خیال می‌کند میرزا ملکم خان می‌خواهد حکومت اسلامی تشکیل بدهد! روزنامه‌اش با نام خدا شروع شده و در آن به علماء احترام بسیار قائل است و می‌گوید کسی که این شیوه را قبول نکند، مسلمان نیست.

من فکر می‌کنم، برای اینکه حساسیتی ایجاد نکند، تفکرات غربی خود را در قالب اسلام قرار داده است. او بسیاری از علمای آن زمان را به تشکیلات ماسونی خودش جذب کرد، از جمله «شیخ هادی نجم آبادی» را که از بزرگان تهران بوده است. همچنین «شیخ ابراهیم زنجانی» که او را از طریق احتشام السطنه و غیره جذب محافل

ماسونی کردند. سید محمد طباطبائی نیز که از رهبران انقلاب مشروطه بود، معروف است که در تشکیلات فراماسونی جذب شده بود. البته من صحت و سقمش را نمی‌توانم تأیید کنم.

سید جمال الدین اسدآبادی نیز بعد از اینکه از مصر اخراج می‌شود به لندن رفته و حدود دو سال در آنجا می‌ماند و با ملکم خان آشنا می‌شود، البته فراماسون شدن سید جمال الدین (اگر صحت داشته باشد)، از کانال دیگری بوده است و توسط ملکم خان صورت نگرفته است، چون قبل از آشنائی شان با ملکم بوده است.

در هر حال او چنین شخصیت نیرومندی است که نقش بسیار بزرگی در انتقال تفکر اروپایی به ایران بازی می‌کند. چنانکه در ایجاد محافل سیاسی سازمان یافته و ایجاد حرکت در مردم ایران مؤثر بوده است. میرزا ملکم خان در تلفیق افکار و فلسفه‌های مختلف مهارت شگرفی داشته است. روزنامه قانون را با جمله مبارکه «بسم الله الرحمن الرحیم» آغاز کرده و شعار اسلامی: انفاق، عدالت، ترقی را شعار رسمی آن نشریه قرار داده و در بالای هر صفحه‌ای آن را با اصطلاح تابلو کرده است.

آیا ملکم خان چه دین و چه تابعیتی داشته است؟

اگر شماره‌های مختلف قانون را ملاحظه کنید می‌بینید که او هیچ جا بدگویی به اسلام و علمای اسلام ندارد. حال، عقیده داشته است یا پلتیک و تظاهر می‌کرده است باید عمیقاً بررسی کرده، ولی قانون را هرکس بخواند نویسنده آنرا مؤمن، متشع و پایبند قوانین اسلامی می‌بیند و هیچ سرنخی پیدا نمی‌شود که هتک اسلام کرده باشد و هرچیز دیگری را هم که از اروپا قبول و ترویج می‌کند، می‌گوید چونکه با اسلام مطابقت دارد ما مروجش هستیم.

سیستم اداره ایران را با تعبیری معادل با «سیستم سازمان یافته دزدی» معرفی می‌کند و می‌گوید ص ۱۴ این سیستمی که در ایران «حکومت» نامیده می‌شود باید آن را عوض کنیم، چون با اسلام مخالف است. قانونی ندارد و اسلام قانون و نظم و نظام دارد. بلی، او سیستم حکومتی موجود را با تعبیری گویا و گیرای «سیستم سازمان یافته دزدی» نام می‌برد. از «شاه» هم احتیاط می‌کند و تمام کارها را متوجه سیستم و اطرافیان. وزراء و

خصوصاً «علی اصغر خان امین السطان» می‌کند. و رجال سیاسی روز را رسوا می‌کند، با این تعابیر که، دزدی محترمانه‌ای می‌کنند و به نام تقدیم حضور و «پیشکش» یک ورق پاره کثیفی را می‌خرند که نامش را «فرمان حکومتی» می‌گذارند و آن را وسیله چپاول مردم قرار می‌دهند. و...

و خیلی روی قانون تکیه دارد این شخصیت ظاهری او می‌باشد، اما ایشان واقعاً مسلمان بود یا نه؟ روی آن بحث زیادی است که گفته می‌شود، باطناً مسلمان نبوده است. خیلیها راجع به خود او و پدرش گفته‌اند که مسلمان نبوده‌اند. البته قرائنی هست که نشان می‌دهد که اگر هم مسلمان بوده پایبندی خوبی در زندگی خود به اسلام نداشته است. علیرغم اینکه نشریه قانون هیچ نشانی از این ندارد اما عمل و سیره عینی او این را نشان می‌دهد. و در روزنامه قانون وقتی که جامع و مجمع آدمیت دستور را برای ماسونها صادر می‌کند. تعریف و توصیف زیادی از میرزای شیرازی می‌کند که اولین آدم رئیس کل آدمها او می‌باشد و ماهه خوشه چین دریای او بوده و از او الهام می‌گیریم. و طوری وانمود می‌کند که خواننده فکر کند که میرزای شیرازی جزء تشکیلات ماسونی اینهاست! و اینها به ظاهر نشان دهنده تقلید او از میرزای شیرازی است. و بعداً وقتی به سفارت ایران در عثمانی (استامبول) می‌رود. در آنجا قنصل ایران در مصر که جزء تشکیلات حکومت عثمانی بود می‌شود و در همانجاست که از کار دولتی برکنار و معزول می‌شود. ولی دوباره سرکار می‌آید، ظاهراً مشیرالدوله او را حمایت کرده بوده است، و بعداً ارتقاء رتبه نیز پیدا می‌کند و از طرف شاه به عنوان وزیر کبیر و مختار ایران در لندن می‌شود و حدود ۱۶ سال در این سمت باقی می‌ماند و نقشهای زیادی ایفا می‌کند که حاصلی برای ایران نداشته است.

او در لندن چنان نقشهای فریبنده باری می‌کند که حتی شاه را نیز مجذوب خود می‌کند، بطوریکه شاه لقب شاهزادگی «ناظم الدوله» را به او می‌بخشد. که بعد از آن او را «میرزا ملکم خان ناظم الدوله» می‌گفتند. و به این لقب هم قانع نشده و می‌گوید که اینجا اروپاست و برای انجام مأموریت لقب مهم تری لازم است. او در دربار شاه و حکومت آنقدر نفوذ کرده بود که ناصر الدین شاه لقب پرنس (شاهزاده) را به او می‌دهد که دلیل دقیق آن را اندکی بعد خواهیم گفت و بعد از این روزنامه‌ها او را با عنوان «والاحضرت»

می نوشتند: «والاحضرت پرنس میرزا ملکم خان ناظم الدوله» و نام زنش را هم با لقب «هنریت» می نوشتند که ظاهراً یک دختر ارمنی و از اسلامبول بوده است و نا شاهزاده: «علیا حضرت هنریت»!

میرزا ملکم خان اینطور برای خودش جاباز کرده و بدون آنکه از خانواده سلطنتی باشد. جزء شاهزاده‌ها می شود و از مزایای عنوان شاهزادگی استفاده‌ها کرده و طبق قانونی مربوط به این موضوع در لندن فرزندش را به مدرسه خاص شاهزادگان می فرستد.

شخصی به نام «بلانت» در لندن او را دیده و چنان تحت تأثیرش قرار می گیرد که اینگونه توصیفش کرده است: «او یک مرد پیر با اندامی ریز و با دماغی دراز و چشمان بسیار سیاه، جالب توجه ترین مردی است که در تمام عمر خود ملاقات کرده‌ام!» چنانکه گفتم، او در آنجا به والاحضرت و خانمش به علیا حضرت مشهور می شوند و علت لقب دادن شاه به ایشان نیز این بود، وقتی که شاه به لندن مسافرت می کند، ملکم خان مقدمات سفر را خوب مهیا می کند و شاه با رضایت خاطر به اروپا رفته و برمی گردد. ملکم خان از فرصت سود جسته واسطه‌ای قرار می دهد تا شاه این لقب را به او بدهد، در خواستش مورد قبول واقع می شود و شاه لقب شاهزادگی را به او می دهد. و از عجایبی که در زندگی او هست اینکه، طبق برداشتی که من دارم، ملکم خان بسیار وابسته به انگلستان بوده، ولی نمی شود گفت که صد در صد خائن بوده و قصد خیری برای ایران نداشته است.

از اسناد و قرائن احساس می شود که او می خواهد در کشور قانون و نظم حاکم باشد، از هرج و مرج و آشفتگی اوضاع و بدبختی مردم رنج می برده است. و مشهود است که همه اینها نمی تواند دروغ باشد. و آن همه تلاش بی انگیزه عام نمی تواند واقع شود. با این حال از طریق مبارزات سیاسی منافع شخصی خود را نیز بشدت دنبال می کرده است، از جمله وقتی که بعد از ۱۴ یا ۱۶ سال اشتغال که از مقامش در لندن عزل می شود، (البته بعداً توضیح می دهم که قضیه مربوط به بلیط بخت آزمایی و امتیاز لاتاری بود) روزنامه قانون را راه می اندازد. البته قبل از روزنامه قانون در ایران هم فراموشخانه تأسیس کرد و هم کتابچه غیبی را نوشت. اگر چه فراموشخانه یک تشکیلات استعماری

است ولی «کتابچه غیبی» خطاب به شاه است و با روشهای خیلی ملایم پیشنهاد تأسیس مجلس را می‌دهد بشرط اینکه ریاست عالی آن و اختیار نهایی و حق و تو با شاه باشد. در عین حال مجلسی در کشور باشد که قانون داشته باشد و این نشان دهنده این است که قبل از آن که منافع سیاسی او به خطر بیافتد به فکر ایجاد قانون در کشور بوده است و کتابچه غیبی را هم به همین انگیزه نوشته است.

او احتمالاً برای اینکه حرف تازه‌ای زده باشد تا از آن طریق شاه را به خود مجذوب کند کتابچه غیبی را نوشته است، ولی در آن جو آلوده که وسیله تقرّب به شاه رشوه بود، ایشان کتابچه غیبی بنویسد و از اینراه تقرّب پیدا کند خودش یک ارزش و امتیازی است نسبت به دیگران و در عین حال حرف جدیدی زده تا به نفع کشور و مردم هم باشد اگر انگیزه بدی هم داشته باشد، شیوه جدیدی است که به نفع مردم آن انتخاب کرده است و لذا نمی‌توان او را با دیگران هم سنگ و یکی گرفت. هر چند که روزنامه قانون را بعد از عزل راه انداخته است و این که ۱۴ یا ۱۶ سال در لندن بوده و امکان و قدرت هم داشته که چنین روزنامه‌ای راه بیندازد ولی هیچ اقدامی نکرده است؛ اما به محض اینکه از کارش عزل می‌شود، روزنامه معترض قانون را راه می‌اندازد خود بخود صداقت او را زیر سؤال می‌برد و این سؤال را ایجاد می‌کند. شما که این توان را داشتید و امکانات دستت بود، این تفکر و سابقه نوشتن کتابچه غیبی را نیز داشتید، چرا در طول ۱۴ سال هیچ نگفتی و نوشتی ولی به محض عزل از سمت و مقاومت اقدام به چاپ روزنامه اصلاح طلب و معترض به اوضاع می‌کنی؟

احتمال اینکه او از طریق نشر این روزنامه می‌خواسته است رقیب و دشمن دیرینه خود میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان، صدر اعظم وقت در تهران را تحت فشار قرار دهد، نیز هست. چرا که می‌بینم او در روزنامه‌اش به پای میرزا علی اصغر خان می‌پیچد و آخر الامر نیز بعد از مرگ ناصرالدین شاه و در زمان مظفرالدین شاه و دوران برگزاری نظام مشروطه میرزا علی اصغر خان را تسلیم خود می‌کند. بگونه‌ای که وقتی میرزا علی اصغر خان به اروپای می‌رود، با معرفی میرزا ملکم خان ماسون شده و جزء تشکیلات ماسونی می‌شود. چنانکه ملکم خان در یادداشتهای خود نیز به شدت از امین‌السلطان تعریف می‌کند، در حالی که وقتی میرزا علی اصغر خان صدراعظم بود در روزنامه‌اش به

او «قاطرچی» می‌گفت و امین‌السلطان نیز از ملکم خان با عنوان «ارمنی پست بی حسب و نسب» یاد می‌کرد. چنانکه در میان اسناد آمده به دولت انگلیس نامه نوشت در ضمن آن یاد آورشد: «ملکم خان یک ارمنی بی حسب و نسب و پستی بود و شما او را به مراسم دولتی دعوت نکنید و ما عزلش کرده‌ایم.»

آنها هم در جواب گفتند که پس چرا این مدت او را در دربار متنفذ کرده بودید و این همه القاب می‌دادید؟ توجیه میرزا علی اصغر خان این بود که در آنزمان روابط ما با دربار علیا حضرت ملکه بریتانیا در حد نازل و پایینی بود ما آدم نازلی را فرستاده بودیم. در حالی که این حرف دروغ بود و توجیه بی‌موردی است، انگلیسیها بعد از عزل او می‌خواستند از او حمایت کنند و علیرغم فشار ناصرالدین شاه به آنها، باز هم او را در مراسم دولتی دعوت می‌کردند و اجازه چاپ و پخش روزنامه‌اش و فعالیتهای دیگری را به او می‌دادند و جزء چهره‌های سرشناس و مورد احترام در لندن بود و دولت انگلیس می‌توانست محدودش کند، با این حال این کار را نمی‌کرد.

مجموع اینها نشان دهنده وابستگی عمیق او به انگلیس می‌باشد، در عین حال خودش را ایرانی نمی‌شمارد، چون زمانیکه از طرف مظفرالدین شاه در ژم سفیر شده نامه می‌نویسد که کار ایران را ایرانیان بکنند!

حامدالگار نیز قسمتی از نامه‌اش را آورده که می‌گوید: «مایبشیدیم و در اینجا

هستیم و...»

این نشان می‌دهد که خودش را بطور جدی ایرانی به حساب نمی‌آورد، اما بخاطر منافع شخصی و یا هر دلیل دیگر از اندیشه ترقی و قانونمند شدن ایران غافل نیست. هر چند که به انگیزه کسب شأن و جاه باشد، چون بعد از مرگ ناصرالدین شاه به مظفرالدین شاه نامه می‌نویسد و تملق می‌گوید، وقتی پستی به او می‌دهند روزنامه قانون را تعطیل می‌کند. اینها نشان می‌دهد که صداقتی تمام عیار در کار و اصلاح طلبی اش نبوده است. اما در مجموع کارهایش به نفع خودش و مردم تمام می‌شد. چنانکه روزنامه قانون مخفیانه دست به دست می‌گشت. و در بیداری مردم تأثیر داشته است و در انقلاب مشروطه‌بی تأثیر نبوده است. تشکیلات ماسونی که در ایران ایجاد کرد، اعضای آن در انقلاب مشروطه خیلی فعال بودند و از نظر فکری و فرهنگی خیلی مؤثر بوده‌اند. طبق

تقسیمی که ما از رجال تاریخ معاصر ایران داریم، ملکم خان و اعوان و انصارش جزء رجال دوره بیداری هستند، درحدی که مردم را آگاه و بیدار کند شخصیتش قابل قبول است، گویا رسالت عمده او غرب واره ساختن ایران در فرهنگ و سیاست بوده است که توسط لژهای متبوع او و یا رهبران بریتانیای کبیر به او القاء و الهام می شده است. البته در ضمن تحقق هدف غرب وارگی در ایران خودبخود اصلاحاتی نیز در نهادهای سیاسی، فرهنگی و غیره صورت می گرفت که پی آمدهای مثبت نهضت مشروطه را می توان از این قبیل به شمار آورد.

نگاهی به دیگر حوادث زندگی ملکم خان

میرزا ملکم خان چهره‌ای است که در طول زندگی خود حوادث فراوانی را تجربه کرده و پشت سرگذشته است، چون فردی با زندگانی پر ماجرا و پرحادثه می باشد، ابعاد شخصیت او نیز چند وجهی و باصطلاح صعب المعرفه است. برای شناختن او بگونه دقیق‌تر، مطالعات بیشتری لازم است، ما در تکمیل مطالب پیش گفته برخی دیگر از ابعاد زندگی و حوادث برجسته دوران عمر او را بگونه اشاره وار مطرح می کنیم، تا شناخت بیشتر و بهتری با زندگی او فراهم آید.

تلاش ملکم خان برای جلب سرمایه‌های خارجی به ایران

کشورهای استعماری روسیه و بریتانیای کبیر و غیر آنها همیشه کوشش برایین داشته‌اند که از سرمایه‌های ایران سود جسته و آنها را به خارج منتقل کنند، آنان هرگز حاضر نمی شدند که در ایران به سرمایه‌گزاریهای اصولی اشتغال زا و ترقی آفرین اقدام کنند. با توجه به اینکه در گذشته سیاست خارجی ایران بیشتر بر پایه رقابتهای روس و انگلیس می چرخیده، ملکم خان می کوشید با استفاده از این رقابت برخی از سرمایه‌های خارجی را به ایران جذب کند. او بویژه در مورد بریتانیا و سرمایه‌گذاریهای آنان در ایران توجه بیشتری داشته است. البته پر واضح است که هر نوع سرمایه‌گذاری خارجی بالاخره نوعی وابستگی هم بدنبال دارد، ولیکن ملکم هیچگونه ابائی از آن نداشت، و لذا در ارتباطهای خود با سران انگلیس برای جلب موافقت جهت

سرمایه‌گذاری در ایران تلاش می‌کرده و خطر سقوط ایران بدامن روسها را نیز چاشنی این نظریه و تلاشهای خود می‌ساخته است که اگر بریتانیا چنین نکند روسها در ایران نفوذ بیشتری خواهند یافت. انگلیسیها نیز کار کشته تر از آن بودند که مجذوب چنین برنامه‌هایی شده و در ایران اقدام به سرمایه‌گذاریهای مفید کنند، ولذا به نظر می‌رسد آنان حتی گاهی از این اصرارها و دیدگاههای ملکم خان ناراحت می‌شده‌اند. برای ما روش نیست که انگیزه ملکم خان از این تلاشها چه بوده است، شاید او بایک تیر می‌خواست است دو هدف را بزند: در صورت موفقیت خود را در نزد انگلیس مقرب سازد که برای آنان زمینه سرمایه‌گذاری در ایران را فراهم آورده است، و در نزد شاه نیز بگوید که موفق به انجام اموری به نفع ایران است. در هر حال از ملکم خان اصرار و از انگلیسیها انکار دیده می‌شود. در اینجا مطلبی را از نویسنده انگلیسی «دنيس رایت» نقل می‌کنم که به گوشه‌ای از این مسأله اشاره دارد. دنيس رایت می‌نویسد:

«فشار و تلاش ملکم خان برای پیشبرد نظریات خود هرگز قطع نشد، سه سال بعد او مجدداً در باره فشار روسیه به ایران به وزارت خارجه انگلیس شکایت کرد و گفت که اگر ایران را در برابر روسیه تنها بگذارند تاب مقاومت نخواهد داشت. او می‌خواست ایران استقلال سیاسی خود را حفظ کند، و در عین حال معتقد بود که سیستم حکومت در ایران باید تحت توجهات و حمایت معنوی انگلستان بر مبنای اصول اروپایی تجدید سازمان داده شود و در ضمن مدعی بود که شاه هم از این تقاضای او پشتیبانی می‌کند، با وجود این وقتی که متوجه شد انگلیسیها مایل نیستند مستقیماً با روسیه در ایران درگیر شوند تقاضاهای خود را تعدیل کرد و به گرانویل که سفیر یا وزیر بوده گفت که ایران مخالف استخدام مستشاران انگلیسی یا روسی است. او فکر می‌کرد که ایرانیان که در عین حال در طلب اصلاحات بنیادی سازمان اداری و حکومتی ایران در تمام شاخه‌های آن هستند باید مشاوران اروپایی خود را از کشورهای دیگر انتخاب کنند، زیرا در اینصورت کمتر خطر مداخلات خارجی و بروز مشکلاتی باملاها وجود دارد.»^(۱)

از این مطالب دانسته می‌شود که ملکم خان علاوه بر تلاش در راه جذب

سرمایه‌های خارجی از نظریه «نیروی سوم» نیز در میدان سیاست خارجی ایران سود می‌جسته است، معنای نیروی سوم اینست که سیاستمداران کوشش نمایند تا کشور ثالثی در کشورشان حضور پیدا کند. مثلاً در مقابل روس و انگلیس یک کشور بی‌طرفی در ایران حضور پیدا کند. او برای اینکه انگلیسیها از این پیشنهادش نرنجند، مطلب را باصطلاح به «عدم رنجش ملاًها» منسب و مستدل کرده است. بدین طریق هم خود را همچنان وفا دار بریتانیانشان داده و هم دیدگاهش را در مورد ضرورت دخالت و سرمایه انگلیس در ایران توجیه کرده است.

ملکم خان در لندن همچون یک شهروند

نکته دیگری که در زندگی ملکم خان وجود دارد نفوذ همزمان گسترده او در رجال سیاسی و ملی بریتانیا و ایران می‌باشد. او نه تنها در دربار ایران از قدرت و نفوذ کلام برخوردار بوده، بلکه در لندن نیز موقعیت ممتازی داشته است. زندگی او در لندن هرگز مانند یک سفیر نبوده، بلکه همچون یک شهروند پر نفوذ می‌زیسته است. دنیس رایت در کتاب خود (ایرانیان در میان انگلیسیها) به این مسأله تصریح دارد. او می‌نویسد میرزا ملکم براحتی به وزیران کابینه انگلیس دسترسی داشته است. او نه تنها از رجال سیاسی و وزرای انگلیس در محل کارشان دیدار می‌کرده، بلکه از آنان در خانه خود واقع در «پلان پارک» نیز ملاقات و پذیرائیهای مفصلی داشته است.

سیاح صوفی مسلک و مشکوک الحال ایرانی معروف به «حاجی پیرزاده» (حاجی محمد علی پیرزاده نائینی)، همان کسی که بقول آقای ابوالقاسم انجوی به زیارت لندن رفته و در آنجا به لردزاده معروف و جوان خوش خط و خال انگلیسی یعنی «ادوارد بروان» لقب طریقتی «مظهر علی شاه» داده، نیز در سفرنامه‌اش به نفوذ ملکم خان در رجال سیاسی انگلیس اشاره داد. پیرزاده که در سال ۱۸۸۷ به لندن رفته می‌نویسد در خانه میرزا ملکم خان با بسیاری از رجال سیاسی درجه اول بریتانیا آشنا شده و دیدار کرده است. او از جمله از نخست وزیر وقت «لرد سالسبوری» و سیاستمدار معروف «گلا دستون» نام می‌برد.

مجموع اینها نشان می‌دهد که روابط ملکم خان با رجال انگلیس در چارچوب

ضوابط محدود و خشک یک سفیر خارجی نبوده است. گویا او برای آنان کار می‌کرده و برای خودش موقعیت بدست می‌آورده است.

میرزا ملکم خان و سید جمال الدین اسدآبادی

از مسائل برجسته دیگر در حیات اجتماعی و سیاسی ملکم، آشنایی و رابطه او با سید جمال است. سید جمال بین سالهای ۱۸۹۱ و ۱۸۹۲ به لندن می‌رود و مدتی در آنجا مقیم شده و به فعالیت می‌پردازد. مقدمات اقامت سید در لندن رابطور مسلم، ملکم خان فراهم آورده بوده است و این در حالی است که قبلش سید جمال در مصر با نفوذ انگلیسیها مخالفت نموده و با تأسیس انجمن وطنی و تلاشهای ترویجی در راه اتحاد اسلام و تزیان اسلامیسیم با آنان به مبارزه سخت برخاسته، و در نتیجه از آن سرزمین توسط عوامل انگلیس رانده شده بود. چنین شخصی اگر بخواهد برود و در لندن اقامت کند به یک واسطه نیرومند و پرنفوذ و به مقدمه سازی نیازمند است. ولذا بطور مسلم این مقدمات را کسی جز ملکم خان فراهم نیاورده است. در آن مقطع نقطه مشترکی که سید جمال و ملکم خان گردهم آورد، دشمنی آنان با رجال سیاسی و درباری ایران بویژه میرزا علی اصغرخان امین‌السلطان می‌باشد. و چیزی بیش از این نبوده است. با این حال برخی از نویسندگان و در رأس آنان آقای حامدالگار کوشیده‌اند این رابطه موقت سید و ملکم خان دست آویز قرار داده و شخصیت دینی سید جمال را زیر سؤال ببرند که به یقین خارج از موازین و انصاف علمی است. حامدالگار کتاب ویژه‌ای در باره ملکم خان نوشته و در لابلای آن عملاً به شکار سید جمال رفته است تا پژوهش در شرح حال خود میرزا ملکم خان! و سید جمال را فردی مانند ملکم خان غیر معتقد به باورها و ارزشهای دینی معرفی کرده است! که طبق اسناد تاریخی یقیناً مطلب بی پایه‌ای است. در هر حال این تفاهم و رابطه نیز یکی از فرازهای مهم زندگی میرزا ملکم خان به شمار می‌رود.

افتضاح لاتاری و عزل ملکم خان

ملکم سالیان دراز به عنوان سفیر کبیر ایران در لندن فعال مایشاء بود و به عنوان والاحضرت پرنس ملکم خان ناظم الدوله در رجال سیاسی پر طمع آن روزگار ایجاد

حسادت و یا غبطه می‌کرد.

مهارتها و زیرکی او نیز هر روز بر استواری موقعیتش می‌افزود. ولی از آنجا که در خدمات خود فاقد صداقت و انگیزه الهی بود بالاخره کارش به افتضاح کشید و منجر به عزل او گردید. ماجرا از اینجا شروع شد که از ناصرالدین شاه در سفر لندن توسط ملکم پذیرائی خوبی شد، ملکم دل شاه را نسبت به خود نرم و عاطفی ساخت تا نقشه معامله پنهانی پرسودی را به اجرا در آورد. او می‌خواست امتیاز «لاتاری بلیط بخت آزمایی» در ایران را برای خود بگیرد ولی این کار با شأن و مقام او مناسبت نداشت. و لذا یک فرانسوی را واسطه عمل قرار داد. با پرداخت سی هزار تومان پیشکشی (رشوت) به، وادار کرد که امتیاز لاتاری را به مرد فرانسوی واگذار کند. شاه نیز که از اهمیت قضیه، در آمد کلان این کار و نیز پی آمدهای اجتماعی و سیاسی آن کاملاً بی‌خبر بود، سی هزار تومان را مغتنم شمرده و واگذاری امتیاز لاتاری امضاء کرد. البته این امتیاز در ظاهر مال آن فرانسوی بود و در واقع مال خود میرزا ملکم خان و برادرش میکائیل خان بود و فرانسوی نیز سهمی در آن داشت.

آن مرد فرانسوی با ارشاد ملکم خان بلافاصله آن امتیاز را به یک شرکت انگلیسی به مبلغ کلانی فروخت که شاه هرگز تصور آن را نداشت. فقط مبلغ هریک از قسطهای اول و دوم آن ۲۰ هزار دلار (جمعاً چهل هزار دلار) بود که با پول آن روزگار و در مقابل سی هزار تومان دریافتی شخص شاه، پول کلانی محسوب می‌شد.

این قضیه خود بخود مسائلی را در جهان سیاست و اجتماع ایران برانگیخت:

- عصبانیت شاه از اینکه به این سادگی سرش کلاه گذاشته‌اند.
- خشمگینی روسها از اینکه یک شرکت، انگلیسی صاحب امتیاز آن گردیده است.

- خشمگینی علماء و فقهاء شیعه در ایران و نجف از اینکه چنین امتیازی که مصداق بارز قمار می‌باشد به انگلیس داده شده تا از آن طریق پول مردم مسلمان و ثروت ایران را گردآورده و به خارج منتقل کنند. و...

- و بالاخره عدم رضایت دولت انگلیس که بر سربیک امتیاز کم اهمیت روابط خود را با روسها تیره ساخته و در افکار عمومی ملت ایران و در نزد علما مغضوب و

منفور واقع شوند.

همه این عوامل دست بدست هم داده و موجب فشار بر شاه شدند تا آن را لغو کند. از آن طرف نیز آن مرد فرانسوی قسمت عمده از پولهای دریافتی را در یکی از بانکهای لندن به حساب میرزا ملکم خان واریز کرد، و بالاخره برای همگان آشکار شد که صحنه گردان و مالک اصلی امتیاز لاتاری خود میرزا ملکم خان می باشد.

ناصرالدین شاه فرمان عزل ملکم خان از مقام صدارت را صادر کرده و حکم به لغو آن امتیاز داد، و به جای ملکم خان، «علاء السلطنه» که در تفلیس کنسول ایران بود به عنوان سفیر کبیر ایران در لندن منصوب و اعزام شد. القاب ملکم خان از او سلب گردیده و... قضیه لاتاری برای ملکم خان چنان افتضاح در داخل و خارج درست کرد که او هرگز تصورش را نکرده بود. البته در این میان نقش امین السلطان دشمن دیرینه ملکم خان را نیز نباید دستکم گرفت که بهانه بدست آورده و قضیه لاتاری و اهمیت آن را بیش از آنچه که بود بزرگ جلوه داده و تبلیغات گسترده به راه انداخت.

انتشار نشریه قانون

اینجاست که می بینیم میرزا ملکم که از مناصب رسمی دولتی دستش کوتاه شده بود، دوباره روبه روشنفکری و انقلابیگری و اصلاح طلبی آورده و به اوضاع نابسامان کشور معترض می شود و برای بیدارسازی مردم و افشاگری رجال بی هنر حاکم، روزنامه «قانون» منتشر می کند. برغم محتوای آگاهی بخش و مطالب مفیدی که در «قانون» هست باید گفت ملکم خان در طرح آنها عاری از صداقت بوده است. مؤید این مطلب که ملکم خان نشریه قانون را از باب فرصت طلبی راه انداخته و نه بانگیزه آرمانخواهی اینست که وقتی ناصرالدین شاه به قتل می رسد و باروی کار آمدن مظفرالدین شاه و عوامل او (که اغلب بی خبر و عامی بودند و هیچ سنخیتی با ملکم خان نداشتند)، ملکم تملق نامه ای به مظفرالدین شاه می نویسد و در نتیجه او را به عنوان سفیر ایرن در «رُم» تعیین می کنند، ملکم خان اصلاح طلب و انقلابی همه اوضاع نابسامان را نادیده گرفته و آرام می گیرد و نشریه «قانون» را نیز تعطیل می کند. در آرمانخواهانه نبودن نشریه قانون چه دلیلی بهتر و روشن تر از این می توان باشد؟ این بود فشرده ای از شخصیت اجتماعی و سیاسی میرزا

ملکم خان و وجوه چهره‌پیچیده او. و اکنون با یک جمع‌بندی کلی به مطالب خود در باره میرزا ملکم خان پایان می‌دهیم.

سیمای ملکم در یک جمع‌بندی کلی

آنچه که در مقام جمع‌بندی زندگی دینی، سیاسی و اجتماعی ملکم خان می‌توان گفت، اینک:

او فردی با ریشه نژادی ارمنی و اعتقادات مسیحی است که جزء جدید الاسلام‌های دوره قاجاریه محسوب می‌شود. ملکم از طبقات پائین و کم‌مقدار اجتماعی برخاسته و با زیرکی خود و پدرش - که هر دو توأم با حيله و بی‌صدقاتی بوده - به مقامات بلند اجتماعی و سیاسی دست یافته و نقش برجسته‌ای در تاریخ فکری و سیاسی ایران عصر قاجار بازی کرده است.

او نخستین محفل مظم و سازمان یافته ماسونی را در ایران راه انداخته و در این زمینه تخرمی را کاشته است که سالیان دراز بعد از خودش نیز همچنان ادامه دارد و میوه‌های تلخ خود را به جامعه ایرانی بازپس می‌دهد. او ماسونیگری را از فراسنه به وام گرفته و در خدمت سیاست‌های انگلیس به کار انداخته است.

ملکم دلال سیاسی برجسته‌ای بین لندن و تهران عصر ناصری بوده، هر چند که وابستگی انگلیسی داشته ولی گاه بگاه از دلسوزی نسبت به سرنوشت مردم ایران نیز دریغ نمی‌کرده است. اندیشه اعمال نیروی سوم در سیاست خارجی را بصورت بسیط و ابتدائی آن درک می‌کرده است، و از اینکه از رقابت روس، و انگلیس به نفع ایران و شخص خود سود ببرد پرهیزی نداشته است، ولی هیچ توفیقی در این راه بدست نیاورده است.

جلب منافع شخصی در سرلوحه برنامه های او قرار داشته و در تلون و رنگ روز بخود گرفتن مهارت فوق العاده داشته که با امتزاج دادن آن با آگاهیهای دست اولش از اوضاع روزگار، همیشه وسیله دفاع سیاسی خود را همراه داشته است. او بهترین ابزار برای تثبیت موقعیت سیاسی خود را در تمسک به مسائل اصلاح طلبی و انقلابی می‌دیده و کار برد این وسیله را بسیار نیک آموخته بوده است. او در تاریخ سیاسی ایران الگوی

بارز تلون و بی صداقتی است. با همه اینها کتابچه غیبی و دوره نشریه قانون او را نمی‌توان در تاریخ ادبیات مشروطه ایران و در تاریخ نهضت‌های اصلاحی معاصر نادیده گرفت



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی